



A research in methodology to overcome the conflict of narrative arguments

Seyyed Ali Hashemi Khanabbasi^{1*} & Morheza Aghaei²

1: Associate Professor, Department of Theology and Islamic Studies, Sari Agricultural Sciences and Natural Resources University, Iran Corresponding Author): a.hashemi1@yahoo.com

2: PhD Student in Islamic Jurisprudence and Law, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.

Abstract: The conflict is the confrontation between two or more customary complete reasons in the stage of fabrication and composition in such a way that one reason is right and the other reason is false. One reason has a criterion and the other has a criterion of intention. The conflict of evidences, especially the traditions, in the field of deriving Shariah rulings is not a new phenomenon, but it has appeared since the beginning of the spread of hadith and its application in the field of theology and jurisprudence. Their fundamental works show the background of the conflict discussion and its importance among them, who throughout history have spent a significant part of their scientific and research activities to resolve the conflict and provide disciplined solutions to resolve the conflict. In this article, which was carried out with a descriptive-analytical method based on library and documentary information and using sources and principles, an attempt was made to present a new division of these solutions to some examples that have been given less attention. Take. The way out of the conflict is the combination of arguments and the proposal of one of them, if there is a preference, or referring to the first rule, which is related to the primary conflict, and the second is considered to be the solution of the established conflict. The explanation is that in the process of resolving the conflict, sometimes one of the two reasons is completely invalidated, which is called the argument that leads to the resolution of the conflict, and sometimes neither of the two reasons is invalidated, and in a way Issuance of both narrations is accepted, and because the evidence of the authenticity of the news refers to the issuance, not the implication of the result of applying this solution, it will be the sum of the two hadiths.

Keywords: Evidence, conflict, types of conflict, solution to get out of conflict..

-S.Y. Hashemi Khanabbasi; M. Aghaei (2026), "A research in methodology to overcome the conflict of narrative arguments", Semnan University: *Islamic Law and Jurisprudence Studies*, 18(42), 243-278.

Doi: [10.22075/feqh.2022.28640.3401](https://doi.org/10.22075/feqh.2022.28640.3401)

سال ۱۸ - شماره ۴۲ - بهار ۱۴۰۵

صفحات ۲۷۸-۲۴۳ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۱/۰۷/۱۶ - بازنگری ۱۴۰۱/۰۹/۱۳ - پذیرش ۱۴۰۱/۰۹/۱۹

جستاری در راهکارشناسی برای برون رفت از تعارض ادله روایی

سید علی هاشمی خانباسی^۱ / مرتضی آقایی^۲

۱: دانشیار گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی ساری، ایران (نویسنده مسئول)

۲: دانشجوی دکتری فقه و حقوق اسلامی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

چکیده: تعارض یعنی برخورد مدلول دو یا چند دلیل کامل عرفی در مرحله جعل و انشاء به طوری که یک دلیل حق است و دیگری باطل؛ یک دلیل دارای ملاک است و دیگری ذی ملاک نیست. تعارض ادله بخصوص روایات، در عرصه استنباط احکام شرعی پدیده‌ای نوظهوری نیست بلکه از ابتدای رواج حدیث و بکارگیری آن در عرصه دین شناسی و حکم شناسی ظهور پیدا کرده است. آثار و تألیفات بجا مانده از محدثان و فقیهان شیعه و جایگاه بحث تعارض در کتب و آثار اصولی آنها، بیانگر پیشینه بحث تعارض و اهمیت آن در میان آنهاست. در این مقاله که با روش توصیفی - تحلیلی بر پایه اطلاعات کتابخانه ای و اسنادی و با استفاده از منابع و قواعد اصولی انجام یافته، سعی شده با ارائه تقسیم نوینی از این راهکارها به برخی از مصادیق آن که کمتر دیده شده، مورد توجه قرار گیرد. در فرآیند حل تعارض گاهی دو دلیل به حسب ظاهر اصطکاک دارند که با عملیات قاعده جمع عرفی، ناسازگاری میان آنها قابل رفع است. گاهی نیز هیچ کدام از دو دلیل از حجیت ساقط نشده و به گونه ای صدور هر دو روایت مورد پذیرش قرار می گیرد و از آن جهت که ادله حجیت خبر ناظر به صدور است نه دلالت، نتیجه اعمال این راهکار جمع بین دو حدیث خواهد بود. در مواردی، دو دلیل، چه به حسب مدلولین و چه به حسب نفس دلیلین، مشمول قاعده جمع عرفی نیستند که در این صورت یا متکافئند و یا متراجحان و در هر دو صورت، دیدگاه های مختلفی با مبانی خاص خود ارائه شده که در این مقاله به آنها پرداخته شده است.

کلیدواژه: ادله، تعارض، اقسام تعارض، راهکار برون رفت از تعارض.

- هاشمی خانباسی، سید علی؛ آقایی، مرتضی (۱۴۰۵) «جستاری در راهکارشناسی برای برون رفت از تعارض

ادله روایی». دانشگاه سمنان: مطالعات فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان. ۱۸ (۴۲)، ۲۷۸-۲۴۳.

Doi: [10.22075/feqh.2022.28640.3401](https://doi.org/10.22075/feqh.2022.28640.3401)

طرح مسأله

ادله استنباط، دارای نقش مؤثر و کارآمد در جهت دهی درست استنباط احکام و تعیین حقوق و تکالیف انسان در جامعه می باشد به طوری که هر چه از روشنی بیشتری برخوردار باشد، بهتر و مفیدتر می تواند ارائه طریق نموده و رسالت خود را در رسیدن به مقصود (تعیین تکلیف) و تحقق اهداف نظام حقوقی اسلام تأمین کند.

شکی نیست که دین در هر موضوع و موردی یک رأی واقعی بیشتر ندارد، و از جهت واقع و ثبوت هیچ تعارضی مشاهده نمی شود، ولی از جهت دلالت و در مقام وصول احکام به دست مکلف، در پاره ای از موارد بین دو دلیل شرعی تنافی دیده می شود و نمی توان حکم واقعی شرعی را از میان آنها تشخیص داد و این تعارض ممکن است خطای راوی، تقیّه، احادیث جعلی، دخالت عنصر زمان و مکان و غیره باشد. بنابراین در صورت تساوی دو دلیل شرعی یا بیشتر، وظیفه مکلف یا فقیه در این زمینه چیست و راه برون رفت از تعارض دلیلین یا ادله چیست؟

برای رفع این عیوب، ابتدا باید شناخت کافی از آنها صورت گیرد و سپس با ارائه راه حل مناسب، به حل مسأله تعارض و اصطکاک میان آنها پرداخت.

مبحث تعارض ادله به سبب اهمیت آن در استنباط احکام فقهی از مهمترین مباحث اصول فقه است و در منابع اصولی همواره فصلی را به آن اختصاص داده اند؛ از اینرو بیشتر محققان اصولی این مسأله را در شمار مسائل علم اصول آورده و از دیدگاهی که آن را مبحثی فرعی و استطرادی دانسته انتقاد کرده اند (واعظ الحسینی، ۱۴۰۹: ۳/۳۴۶؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸: ۴/۴۰۵).

مسأله شناخت تعارض ادله، از جمله روایات و شیوه های حل تعارض، یک موضوع جدی بوده که هم در روایات به آن پرداخته شده و هم در میان عالمان شیعی مطرح بوده است. به عنوان نمونه، رساله «اختلاف الحدیث و مسائل» نوشته یونس بن عبدالرحمن و کتاب «مسائل الحدیثین المختلفین» تألیف محمد بن احمد بن داود، به عنوان شاهد مدعی ماست (صدر، بی تا: ۳۱۱). همچنین عالمان بزرگ شیعی همچون شیخ طوسی، علامه حلی، میرزای قمی، صاحب فصول، شیخ انصاری، آخوند خراسانی و ... همگی بحث تعارض

ادله و اختلاف دلائل روایی را مطرح نموده اند. کلینی در کتاب کافی، بابی تحت عنوان «اختلاف الحديث» گشوده است (کلینی، ۱۳۶۵: ۶۲/۱)؛ حرّ عاملی عنوان «وجوب الجمع بین الاحادیث المختلفه و کیفیت العمل بها» (حرّ عاملی، ۱۴۰۵: ۷۵/۱۸ و ۸۹) را آورده و شیخ طوسی گسترده ترین کتاب حلّ تعارض روایات را با عنوان «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» تألیف نموده و نیز در کتاب «العدّه فی اصول الفقه» بخشی را به این مبحث اختصاص داده است (شیخ طوسی، ۱۴۱۷: ۱/۱۴۷)؛ همچنین آثار متعدّد دیگری از فقهای اصولی نظیر علامه حلی در «مبادی الوصول الی علم الاصول» و «تهذیب الوصول الی علم الاصول»، میرزای قمی در «قوانین الاصول»، آخوند خراسانی در «کفایه الاصول»، صاحب فصول در خاتمه کتاب «الفصول فی علم الاصول»، شیخ انصاری در کتاب «فرائد الاصول» و دیگران (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳: ۲۰۴/۴) نشان دهنده اهمیت، ضرورت و طرح جدّی مسأله تعارض ادله و اختلاف روایات در تاریخ حدیث است؛ ضمن آن که تعارض میان سایر ادله امری است ممکن و انکارناپذیر.

با بسط علم اصول و تألیفات جامع در علم اصول، بحث تعارض در دامن علم اصول رشد و بالندگی پیدا کرد تا جایی که برخی از بزرگان تألیف مستقلّ و مبسوطی در این زمینه نگاشتند؛ از جمله صاحب عروه کتاب التعارض را نگاشت. در عصر حاضر با فراهم آمدن زمینه‌های پژوهشی نوین و تسهیل امر تحقیق و پژوهش دغدغه‌های حدیث شناسی بین پژوهشگران و محققان بیشتر شده که موجب تحقیقات جدیدی درباره تعارض حدیث شده است، و از جمله به دو اثر زیر می‌توان اشاره کرد؛ کتاب «تعارض ادله روایی و راه برون رفت از آن» تألیف سید علی هاشمی خانعباسی (۱۳۹۷ش) و نیز کتاب مبانی رفع تعارض اخبار از دیدگاه شیخ طوسی (ره) در استبصار تألیف سید علی دلبری (۱۳۹۰).

۱. نکته قابل ذکر این که اختلاف علمای اصول در رابطه با مبحث تعارض، صرفاً اختلاف سلیقه است؛ بعضی این مبحث را در شمار سایر مباحث قرار داده اند؛ از جمله قداما، علامه حلی در تهذیب الوصول، تحت عنوان «المقصد الثامن»؛ برخی دیگر، آن را تحت عنوان خاتمه مطرح کرده‌اند که از قداما، صاحب معالم و از متأخرین، میرزای قمی، صاحب فصول و شیخ انصاری این گونه عمل کرده‌اند.

تفاوت تحقیق حاضر با تألیفات انجام شده در این است که در این تحقیق سعی شده رویکرد پاسخگویی به نیازهای حدیثی در استنباط مسائل مستحدثه و فقه نظام حفظ شود. پرداختن به شناخت ماهیت تعارض و معرفی راهکار برون رفت از تعارض در حوزه بهره مندی از ادله روایی، دارای اهمیت و نقش اساسی و محوری داشته و بر اندشمندان فقه و مبانی آن پوشیده نیست. آن چه که نو بودن مقاله حاضر را تأیید می کند راهکارشناسی برون رفت از تعارض ادله روایی به روش علمی و اصولی با رویکرد اثباتی و ثبوتی به صورت جامع و طرح بندی مستدل و پیراستن آن از قول و قیل های غیر ضرور و یافتن دیدگاه مشهور و کاربردی کردن آن در حوزه استناد دهی به ادله روایی است.

۱- مفهوم تعارض

تعارض در لغت، مصدر باب تفاعل و باب تفاعل، معنای غالبی آن مشارکت است که هر دو به صورت فاعلی ظهور می یابند و هر یک با تمام قدرت با دیگری اصطکاک داشته و او را نفی و تکذیب می کند.

واژه تعارض از «عرض» مشتق شده است و به معنای ابراز کردن، اظهار و آشکار کردن می آید (صفی پور، بی تا: ۸۱۸/۴) و نیز به معنای پهنا در مقابل طول هم آمده است. هردو معنا در محل بحث متناسب است؛ زیرا هر یک از دو دلیل در مقابل هم ابراز وجود کرده و خود را در مقابل دیگری از نظر حجیت هم عرض و اندازه می دانند. البته این تعریف در تعارض مستقر نمود پیدا می کند؛ چرا که در تعارض بدوی این طور نیست که دو دلیل با قدرت یکسان دست به گریبان یکدیگر شوند به طوری که چاره ای جز تساقط یا رجوع به یکی از اصول عملیه غیر از احتیاط نباشد.

مشهور علمای اصول در تعریف تعارض گفته اند: «التعارض هو تنافی مدلولی الدلیلین علی وجه التناقض أو التضاد» (شیخ انصاری، ۱۴۱۷: ۷۵۰/۲). در این تعریف، تعارض از اوصاف مدلول دو دلیل دانسته شده و به دو صورت نمود می یابد: تناقض یا تضاد. اما شیخ انصاری به نظر می رسد که در تعریف مشهور تصرّفی کرده و گفته است: «التعارض تنافی الدلیلین و تمنعهما باعتبار مدلولهما». ایشان تعارض را وصف خود دلیل دانسته که البته تنافی و تکاذب دو دلیل بر حسب مدلول آنها است، نه به لحاظ سندها؛ زیرا به لحاظ سند

تنافی نیست گرچه از حیث دلالت با هم تنافی دارند و این موجب حکم به عدم صدور احدهما می شود (شیخ انصاری، ۱۴۲۸: ۱۱).

در مقابل شیخ انصاری، آخوند خراسانی تعارض را از اوصاف دلیل دانسته و می گوید: «التعارض هو تنافی الدلیلین أو الادله بحسب الدلالة و مقام الاثبات علی وجه التناقض أو التضاد حقیقهً أو عرضاً» (آخوند خراسانی، ۱۴۲۶: ۴۳۷/۲) و این بدین جهت است که موارد جمع عرفی از قبیل ورود، حکومت، تخصیص، تخصّص و تقیید را از شمول تعارض خارج کند.

تفاوت دو دیدگاه فوق در این است که مرحوم شیخ، موارد جمع عرفی را مشمول تعارض (بدوی) می داند اما مرحوم آخوند آنها را خارج از شمول تعارض دانسته و ایشان فقط تعارض را مختصّ به تعارض مستقرّ می داند و لذا تعریف را به گونه ای بیان کرده اند که شامل موارد تعارض غیر مستقرّ که جمع عرفی وجود دارد، نشود.^۱

به نظر می رسد جامع ترین تعریف در مورد تعارض که همه اقسام تعارض را جمعاً در بر بگیرد این تعریف باشد: «تعارض عبارت است از برخورد مدلول دو یا چند دلیل کامل عرفی در مرحله جعل و انشاء، اعم از این که قابلیت جمع عرفی بین ادله موجود باشد یا نه» (حسینی حلی، ۱۳۸۸: ۵۶).

۲- تفاوت تعارض با تراحم

۲-۱- تعریف تراحم

تراحم از ماده «زحم» گرفته شده و به معنای: انبوه شدن مردم بر چیزی، به هم فشار آوردن و تنگ گردیدن قوم است (دهخدا، ۱۳۳۹: ۲۶۷/۲۷).

۱. مرحوم آخوند در موارد جمع عرفی قائل است که تنافی در مدلول است، اما در دلالت ها تنافی نیست، وقتی عرف دلالت ها را جمع می کند پس بین آنها تنافی نیست. اما مدلول «و جوب اکرام همه علما» با مدلول «و جوب اکرام عدول» تنافی دارند. طبق نظر مرحوم آخوند، اگر بحث منحصر به تعارض مستقرّ شود، مباحث مربوط به جمع عرفی تماماً استطرادی خواهد شد؛ لذا برای رفع این مشکل مباحث تعارض شامل هر دو قسم از تعارض اعم از مستقرّ و غیر مستقرّ خواهد بود.

از لحاظ ادبی، تراحم مانند تعارض از باب تفاعل است؛ به این معنا که دو یا چند حکم در عمل، جای یکدیگر را تنگ کرده و خواهان رفع یکدیگر هستند. بنابراین تراحم در مورد یک حکم هیچ گونه معنایی ندارد.

تراحم در اصطلاح دانشمندان اصول عبارت است از این که هرگاه بین مدلول ادله در مرحله تشریع و قانونگذاری، تدافع و تمانع وجود نداشته باشد ولی در مرحله امتثال و عمل به آن دو در بعضی موارد اشکال پیش آید - به این معنا که اجرای هر دو با هم مقدور نباشد و اجرای یکی، مانع از اجرای دیگری باشد - این وضع را تراحم دو دلیل می نامند (قمی، ۱۳۷۸: ۲۳۶؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳: ۱۵۰).

۲-۲- وجوه اشتراک تراحم با تعارض

- در هر دو مورد، اجتماع هر دو حکم در فعلیت غیر ممکن است؛ یعنی در مقام امتثال از شارع، نمی توان هر دو دلیل را امتثال و انجام داد (خوئی، ۱۳۶۸: ۲۷۵/۴).

- تعارض و تراحم هر دو دارای دو حالت اند: تعادل و تراجیح. البته تعارض با تراحم تفاوت های زیادی دارد که مهم ترین آنها در مرحله تشریع و جعل و ملاک است؛ یعنی دو حکم متعارض در مقام جعل و وضع، هر دو با هم مشروعیت نداشته و ذو ملاک نیستند، اما متزاحمان هر دو در مقام جعل، مشروعیت داشته و هر دو ذو ملاکند (کوخایی زاده و زرگوش نسب، ۱۳۹۹: ۲۵۵).

۳- شرایط و ویژگی های تعارض ادله لفظی

شرایط تعارض ادله لفظی بر دو قسم است: یک قسم آن تحت شرایط عمومی بوده و قسم دیگر آن، شرایط اختصاصی نام دارد. وجود شرایط عمومی برای تحقق هر دو نوع تعارض، ضروری است. تعارض مستقر علاوه بر شرایط عمومی، شرایط اختصاصی نیز دارد اما تعارض بدوی، شرایط اختصاصی ندارد و تنها یک ویژگی خصوصی دارد که عبارت است از «عملیات جمع عرفی».

۳-۱- شرایط عمومی تعارض ادله لفظی

الف: وجود حداقل دو دلیل لفظی: وجود حداقل دو دلیل لفظی برای تحقق تعارض ضرورت دارد و به همین جهت گفته اند: «التعارض هو تنافی الدلیلین ...» (آخوند

خراسانی، ۱۴۲۶: ۴۳۷/۲؛ اما نسبت به این دو دلیل باید از سه جهت اطمینان داشت تا در نتیجه، بین آنها تعارض تحقق یابد و در غیر این صورت تعارض وجود ندارد. این سه جهت عبارتند از: از ناحیه سند، از نظر دلالت و از حیث جهت؛ یعنی ابتدا باید مطمئن شد که دلیل های مورد بحث از لحاظ سند مشکلی ندارد، و در رابطه با دلالت، باید اجمال و ابهامی در معنا نداشته و رساننده به مفهوم باشد. از نظر جهت هم باید مشخص باشد که واضح، با اراده جدی لفظ را به کار برده و در وضعیتی تقیه نبوده است (مظفر، ۱۳۸۶: ۱۸۸/۲).

بنابراین، هر کدام از دو دلیل (یا بیشتر) باید واجد شرائط حجیت بوده و از قدرت و قوت یکسان برخوردار باشند به طوری که اگر هر کدام از دو دلیل به تنهایی بیان می شدند و تعارض نداشتند، حجیت آنها به طور قطع فعلیت می یافت و واجب الاجراء می شد.

ب: برخورد دلیل ها در مرحله جعل (مقام تشریع)

تنافی در صورتی به وجود می آید که موضوع ادله، امر واحدی باشد؛ از اینرو در حالت «تخصص» بین ادله تنافی وجود ندارد؛ زیرا شرط وحدت موضوع، مفقود است و موضوعات ادله در این حالت، واحد نیستند (شیخ انصاری، ۱۴۱۷: ۱۰/۴؛ مظفر، ۱۳۸۶: ۱۸۷/۲).

بر همین اساس، ادله (امارات) با اصول تعارضی ندارند و دلیل اجتهادی با دلیل فقهاتی تعارض نخواهد داشت، چون موضوع ادله چیز دیگری است و موضوع اصول هم امر علیحده است؛ مثلاً دلیل اجتهادی می گوید «التن حرام»، اما دلیل فقهاتی (اصل عملی) می گوید «تن مشکوک الحکم حلال»، و آن که می گوید حرام، توتون را حرام می داند و این که می گوید حلال، توتون مشکوک الحکم را حلال می داند؛ پس موضوع ها تفاوت دارند و در نتیجه، تعارضی نخواهند داشت و چنان چه مؤدای دلیل با مؤدای اصل مخالف شود این مخالفت را نباید تعارض نامید، چون موضوع آنها متحد نیستند؛ زیرا یکی از حکم واقعی اطلاع دارد و می گوید توتون حرام است، و دیگری از حکم واقعی اطلاع ندارد، مثلاً شرب توتون برای او مشکوک الحکم است پس می گوید حلال است و تعارضی در

میان نیست؛ بنابراین برای تحقق تعارض، باید مدلول‌های ادله با هم منافات داشته باشند و این تنافی می‌تواند در مدلول مطابقی یا تضمینی و یا التزامی باشد.^۱

۳-۲- شرایط اختصاصی تعارض مستقر

۳-۲-۱- لزوم تنافی به گونه تناقض یا تضاد

(الف) تناقض: در جایی که مدلول دو دلیل، دو حکم متناقض (ایجاب و سلب) باشد، تنافی به صورت تناقض است؛ مانند این که مدلول یک دلیل، وجوب نماز جمعه و مدلول دلیل دیگر، عدم وجوب آن باشد، زیرا بین وجوب و عدم وجوب، رابطه تناقض برقرار است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۵۰۰/۳؛ مشکینی، ۱۳۷۴: ۱۱۳؛ ضیاء الدین حلی، ۱۳۸۸: ۱۶۹).

(ب) تضاد: در جایی که مدلول دو دلیل دو امر وجودی و دارای حکم متفاوت باشد، تنافی به صورت تضاد نشان داده می‌شود؛ زیرا احکام شرعی با یکدیگر تضاد دارند؛ بنابراین، اگر مدلول یک دلیل، وجوب نماز جمعه و مدلول دلیل دیگر، حرمت آن باشد تعارض این دو، به صورت تضاد است (آخوند خراسانی، ۱۴۲۶: ۴۹۶/۲).

^۱ تنافی در مدلول مطابقی: مانند دو دلیلی که یکی بر عدم استحباب قنوت در نافله شفع دلالت دارد و دیگری بر استحباب آن. تنافی در مدلول تضمینی: مانند عامین من وجه در دلیل «أَفْضَلُ صَلَوَاتِكُمْ فِي بُيُوتِكُمْ إِلَّا الْمَكْتُوبَةُ» و دلیل «... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): صَلَوَةُ فِي مَسْجِدِي هَذَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَشْرَةَ آلَافِ صَلَوَةٍ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ تَعْدِلُ مِائَةَ آلَافِ صَلَوَةٍ» (حر عاملی، ۱۴۰۵: ۲۷۱/۵)؛ مقتضای اطلاق خبر اول، افضلیت نافله در خانه است و مقتضای اطلاق دوم، افضلیت آن در مسجد الحرام و مسجد النبی (ص) است؛ پس مورد اجتماع، نافله در آن دو مسجد می‌باشد.

تنافی در مدلول التزامی دو صورت دارد: شرعی و عقلی. تنافی در مدلول التزامی شرعی مانند دلیلی که وجوب قصر را در مسافت چهار فرسخی می‌داند و دلیل گویای وجوب صوم در این مسافت. میان این دو دلیل به خاطر تعدد موضوع، تنافی وجود ندارد، اما دلیل خارجی بر ملازمه شرعی بین افطار و قصر وجود دارد. سپس دلیل وجوب قصر، التزاماً دلالت بر نفی وجوب صوم دارد و دلیل وجوب صوم، التزاماً دلالت بر نفی وجوب قصر دارد. تنافی در مدلول التزامی عقلی: مانند وجوب نفقه که به دلالت التزامی عقلی، دلالت می‌کند بر وجوب مقدمه آن، که کار باشد و اگر دلیلی بر عدم وجوب مقدمه باشد قهراً به دلالت التزامی، دال بر عدم وجوب ذی المقدمه است (محقق داماد، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

۳-۲-۲- عدم اجرای جمع عرفی برای رفع تعارض

یعنی برخورد دو دلیل به گونه ای است که هیچ یک حاضر به سازگاری با دیگری نیست و تکذیب کننده یکدیگرند.

در تعارض بدوی، با کم شدن محدوده شمول یکی از دلایل و پوشش دلیل مقابل در آن محدوده، تنافی برطرف می گردد؛ ولی در تعارض مستقر، عرف تصرف در ظهور یکی از ادله را مجوز نمی دهد و حیران و سرگردان می ماند که به کدام یک عمل کند (حسینی حلی، ۱۳۸۸: ۸۲)؛ از اینرو، تصرف در ظهور دلایل و کم کردن محدوده اعمال آن را تجویز نمی کند.

۴- اقسام تعارض ادله لفظی

تعارض به دو قسم تقسیم می شود: تعارض بدوی و تعارض مستقر. تعارض بدوی عبارت است از حل تعارض با قواعد جمع عرفی. وجه نامیدن این نوع تعارض به بدوی بدین جهت است که دو دلیل در بدو امر و در نگاه اولیه، تعارض جلوه می نماید، اما این تنافی به گونه تناقض و یا تضاد نیست بلکه برخورد مدلول دو یا چند دلیل ملایم و رفع شدنی است که با اندک تأملی، عرف به راه حل بسیار آسانی دست می یابد و گویا اصلاً تعارضی در کار نبوده است، اما تعارض مستقر در صورتی است که میان مدلول ادله، تنافی واقعی به صورت تناقض یا تضاد وجود داشته باشد، به گونه ای که قواعد جمع عرفی در آن راه نیابد و یکی از دلایل، نسبت به دیگری قرینه نباشد. غالباً مقصود اصولیان از تعارض، همین نوع تعارض است.

۵- موارد تعارض بدوی و راهکار برون رفت از آن

موارد تحقق این نوع تعارض عبارت است از حالاتی که روابط بین ادله در آن حالات، عام و خاص، مطلق و مقید، وارد و مورد و حاکم و محکوم و محل تحقق جمع عرفی باشد.

رابطه عموم و خصوص: مثلاً پیرامون «ظن» یک دلیل عام وارد شده است که می گوید: «ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً» (نجم: ۲۸) این آیه دلالت دارد بر این که ظن به

طور مطلق اعتبار ندارد. در جایی دیگر می گوید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (حجرات: ۶) مفهوم مخالف این آیه آن است که ظنّ حاصل از خبر واحد در صورتی که آورنده آن عادل باشد حجّت است. در اینجا بین این دلیل عام و مفهوم خاصّ تعارض بدوی وجود دارد. تعارض بدوی از این جهت است که دلیل اول در خصوص عدم اعتبار ظنّ، عامّ الشمول بوده و ظنّ حاصل از عادل را نیز شامل می شود اما دلیل دوم، مفهوماً ظنّ حاصل از خبر واحد عادل را معتبر می داند.

رابطه اطلاق و تقييد: و آن در جایی است که واضع لفظ را در یک مورد به صورت مطلق به کار برده و حکم آن را ذکر کرده است و در جای دیگر آن لفظ مطلق را با قیدی همراه نموده و حکم سابق را وضع کرده و از این جهت که حکم دلیل یک بار به موضوع مطلق و بار دیگر به موضوع مقید ناظر است، تعارض پیش می آید و مشخص نیست که حکم برای موضوع مقید یا موضوع مطلق است (قشقای، ۱۳۷۸: ۲۱۹).

حالت ورود و تخصّص بین ادله لفظی: یکی دیگر از روابط بین ادله، وجود حالت های «ورود» و «تخصّص» است. به این صورت که یکی از دو دلیل حقیقتاً موضوع دلیل دیگر را رفع کند که به آن «ورود» گویند و حالتی که دلیل لفظی از ابتدا شامل فرد غیر مشمول نباشد «تخصّص» می نامند. تفاوت این دو در این است که خارج شدن و یا داخل شدن در موضوع، در «ورود» با عنایت به تعبّد از شرع و قانون است؛ اما در تخصّص، این خروج، ذاتی و تکوینی و بدون تعبّد از شرع محسوب می شود (محمدی، ۱۳۸۰: ۳۴۸).

رابطه حکومت: این مورد در جایی است که مدلول یکی از دلایل به منزله ناظر و مفسّر دلیل دیگر است.^۱ از مثال های معروف این مورد، تعارض قاعده «لاضرر» با قاعده

۱. نحوه تصرّف دلیل حاکم بردلیل محکوم: این تصرّف گاهی موجب توسعه موضوع دلیل محکوم است و گاهی به نحو تضییق آن و در مواردی هم موجب تضییق محمول دلیل محکوم می شود. آنجا که موضوع دلیل محکوم را توسعه می دهد مانند این که یک دلیل بیان می کند «شوهر مکلف به دادن نفقه زن است» و دلیل دیگری می گوید: «مطلقه رجعیّه درایام عدّه در حکم زوجه است» در اینجا دلیل حاکم (دلیل دوم) موجب توسعه موضوع دلیل محکوم (دلیل اول) است. آنجا که دلیل حاکم، دایره موضوع دلیل محکوم را محدود و مضیق می کند؛ مانند این که یک دلیل بیان می کند: «هرگاه بین عدد رکعات شکّ عارض شود، بنا را بر کثیر بگذار» و دلیل دیگر می گوید: «هرگاه مأموم در عدد رکعات نماز شکّ کند ولی امام جماعت شکّ نداشته باشد، مأموم نباید به شکّ خود اعتنا کند و

«تسلیط» است. طبق اطلاق قاعده تسلیط «الناس مسلطون علی اموالهم» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۴/۱)، مالک مطلقاً حق همه گونه استفاده بهره برداری از مال خویش را دارد. ولی طبق قاعده لاضرر، هیچ حکم ضرری در اسلام وجود ندارد و کسی حق ندارد به دیگری ضرر برساند. در این دو قاعده می بینیم که اطلاق قاعده تسلیط با اطلاق قاعده لاضرر تنافی بدوی دارد.

نکته قابل ذکر در مورد حکومت و ورود این است بین آن دو تفاوت جوهری نیست. این که به یکی می گویند حکومت و به دیگری ورود نام نهادند به این خاطر است که بین آنها فرق جوهری وجود ندارد؛ آنجایی که دلیل دوم جنبه تفسیری دارد به آن حکومت گویند و آن مواردی که جنبه تفسیری ندارد، ورود نام نهادند.

تراحم: تراحم از مصادیق تعارض بیرون است؛ چراکه دو حکم متراحم به گونه ای هستند که امثال هر یک متوقف بر مخالفت با دیگری است؛ یعنی با امثال هر یک، امثال دیگری موضوعاً منتفی می شود؛ بنابراین تعارضی در کار نیست.

تعارض دلیل ناسخ و منسوخ: آیا نسخ می تواند یکی از موارد تعارض بدوی باشد؟ علمای اصول از نسخ به منزله یکی از موارد تعارض بدوی حرفی نزده اند؛ چراکه در اثر بروز حالت نسخ بین ادله، تنها یکی از ادله اعتبار دارد و دیگری در عرض دلیل ناسخ عرض اندام نمی کند و در نتیجه، تعارضی وجود ندارد (حسینی، ۱۳۸۸: ۸۹)؛ چراکه یکی از دو دلیل فاقد شرایط حجیت است؛ پس تعارضی در کار نیست.

از نظر دانشمندان اصول، تعارض بدوی، در واقع تعارض نیست؛ در نتیجه، تقیید، تخصیص، ورود و حکومت را از مصادیق تعارض نمی شمارند (خوئی، ۱۴۱۷: ۳/۳۴۷)؛ زیرا جمع بین دلائل عرفاً امکان پذیر است.

همچنین عکس آن (محقق داماد، ۱۳۸۲: ۱۲۹-۱۳۰). در اینجا دلیل دوم بر دلیل اول حکومت دارد. مثال برای صورت سوم عبارت است از حاکمیت ادله عناوین ثانویه؛ مانند «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» (بقره: ۱۸۵) و «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج: ۷۸) و «لا ضرر و لا ضرار» بر ادله اولیه؛ مانند «الوضو واجب»، «الصوم واجب» و «الحج واجب».

حلّ تعارض بدوی تحت یک قاعده کلی به نام جمع عرفی قرار دارد. از عبارت «الجمع مهما أمکن أولى من الطرح» چنین برداشت می شود که قدر متقین از قاعده در مورد متعارضین، «جمع عرفی» است که مرحوم شیخ انصاری آن را «جمع مقبول» نامید و منظورش مقبول نزد عرف است نه جمع تبرعی (مظفر، ۱۳۸۶: ۲/۲۰۵).

وجه منطقی تقدّم قاعده جمع عرفی بر قواعد حلّ تعارض مستقرّ، آن است که تا وقتی در حلّ تعارض بین دو دلیل، با استفاده از قواعد جمع عرفی می توان مشکل تعارض را رفع کرد پای قواعد دیگر به میان نمی آید؛ یعنی قاعده مزبور بر سایر قواعد مقدّم است. با تمسّک به قاعده جمع عرفی، به هر دو دلیل می توان عمل کرد اگرچه محدوده شمول یک دلیل بر اثر تأثیر از دلیل دیگر تغییر می کند و این را واضح لفظ خواسته است (صدر، ۱۳۸۰: ۴۴۸ و ۴۴۹).

۶- رابطه بین امارات با اصول

با توجه به این که ادله (امارات) با اصول اعم از عملیه و لفظیه به خاطر عدم اتحاد موضوع، تعارض ندارند، جای این سوال است که به چه مناسبت دلیل بر اصل مقدم است؟ آیا تقدّمش از باب ورود است یا به عنوان حکومت؟

۶-۱- رابطه بین امارات با اصول عملیه

در سرتاسر فقه چهار اصل عملی وجود دارد: برائت، احتیاط، استصحاب و تخییر. برائت بر دو نوع است: عقلی که دلیل آن «قبح عقاب بلایان» است و برائت شرعی که دلیل آن «رفع ما لا یعلمون» است. احتیاط هم بر دو نوع است: احتیاط عقلی (وجوب دفع عقاب محتمل)، احتیاط شرعی (إحتط لدینک - أخوک دینک)

استصحاب فقط اصل شرعی است؛ یعنی حجّیت آن فقط با دلیل شرعی «لاتنقض الیقین بالشک» است.

تخییر هم فقط اصل عقلی است، که در دوران بین المحذورین، مثلاً نمی دانیم فلان عمل واجب است یا حرام، عقل می گوید أنت مخیر؛ بنابراین اصول عملیه مجموعاً شش صورت دارد. حال دلیلی که مقابل این شش اصل قرار می گیرد از دو حال خارج نیست:

یا مفید علم است مثل خبر متواتر، اجماع محصل، نصّ آیه، خبر محفوظ به قرائن و یا مفید ظنّ است، مثل خبر ثقه، اجماع منقول، ظاهر آیه. در مجموع دوازده صورت متصور است:

اگر دلیل علمی در مقابل اصول شش گانه قرار گرفت، دلیل علمی وارد بر اصول عملیه می شود؛ چراکه موضوع اصول عملیه «الشیء المشکوک حکمه» است و با آمدن علم، این شیء دیگر «مشکوک حکمه» نیست، فلذا دلیل علمی در مقابل هر اصلی قرار بگیرد وارد خواهد شد (انصاری، ۱۴۱۷: ۱۱/۴)؛ مثلاً نمی دانیم توتون حرام است یا حلال، برائت عقلیه و شرعیه جاری می کنیم و استفاده آن را مباح می دانیم، اما با آمدن خبر متواتر دیگر جایی برای شکّ باقی نمی ماند. همچنین در مورد احتیاط؛ مثلاً حکم نماز ظهر جمعه و یا نماز جمعه معلوم نیست اما علم اجمالی به تکلیف وجود دارد که مجرای احتیاط عقلی و شرعی است، و لذا مکلف هر دو را بجا می آورد، بعد خبر متواتر قائم شده است که یکی از این دو نماز تعییناً واجب است در این صورت شکّ موضوعاً خارج است. همچنین است تعامل استصحاب و تخیر با ادله علمی؛ در نتیجه دلیل علمی وقتی با اصول شش گانه مواجه شود وارد خواهد بود؛ یعنی موضوع آن را از بین می برد.

اما در مواجهه دلیل ظنی با این اصول شش گانه یادشده اگر در مقابل اصول عقلیه مثل برائت عقلیه، احتیاط عقلی و تخیر قرار بگیرد رابطه اش ورود است و اگر در مقابل اصول شرعیه مانند برائت شرعی، احتیاط شرعی و استصحاب قرار گیرد رابطه اش حکومت است (همان)؛ چراکه موضوع برائت عقلیه، قبح عقاب بلایان است و وقتی خبر ثقه می گوید تنّ حرام است، با آمدن خبر ثقه، موضوع برائت عقلیه از بین می رود. همچنین موضوع احتیاط عقلی احتمال عقاب است، وقتی خبر ثقه می گوید نماز جمعه واجب است، وظیفه مشخص شده و احتمال عقاب از بین می رود و نیز در دوران بین المحذورین مثلاً دفن کافر واجب است یا حرام، عقل می گوید تخیر، موضوع آن حیرت است، عقل می گوید شما که متحیر بین الوجوب و الحرمة هستی، و یکی را اختیار کن،

وقتی خبر ثقه می‌گوید دفن کافر واجب است، با آمدن خبر ثقه، موضوع تحیر منتفی است؛ در نتیجه ادله بر اصول در نه مورد وارد است و در سه مورد حاکم است.

۶-۲- رابطه بین امارات با اصول لفظیه

اصول لفظیه اصولی هستند که در مقام شک بکار می‌روند منتها برای تشخیص معانی الفاظ، یعنی عند الشک فی القرینه و فرق آن با اصول عملیه در این است که اصول عملیه برای شک در حکم است، اما اصول لفظیه برای شک در قرینه است؛ مثلاً اصاله العموم عند الشک فی قرینه التخصیص، اصاله الاطلاق عند الشک فی قرینه التقیید، اصاله الحقیقه عند الشک فی القرینه الصارفه، یا شک در قرینه المجاز.

در بررسی این که اصول لفظیه در مواجهه با امارات و ادله، حکومت جریان دارد یا ورود، صورت‌هایی متصور است:

۱- بر مبنای حجیت اصول لفظیه از باب تعبد؛ یعنی عقلاً اصول لفظیه را تعبداً و بدون این که افاده ظنّ می‌کند یا نه، حجت قرار داده اند و موضوع آن گاهی شک در قرینه (قرینه تخصیص، قرینه تقیید، قرینه صارفه و ...) است و گاهی موضوع آن عدم قرینه تعبدیه است.

۱-۱- اگر دلیل مقابل اصول لفظیه از هر جهت (اعم از سند و دلالت) قطعی باشد، در این صورت بر اصول لفظیه وارد است؛ چرا که اذا جاء العلم ارتفع الشک.

۱-۲- اگر دلیل مقابل اصول لفظیه، ظنی من بعض الجهات باشد؛ مثلاً از ناحیه سند ظنی باشد، در این صورت بر اصول لفظیه حکومت دارد؛ چون معنای حجیت خبر ثقه این است که به احتمال عدم تخصیص اعتنا نشود، چون اگر اعتنا می‌شد اصاله العموم جاری می‌شد، اما این دلیل (لا تکرّم النحاه) می‌گوید به این احتمال اعتنا نکن و اصاله العموم (اکرم العلماء) را جاری نکن؛ در اینجا حکومت نقش تفسیر بالتضییق را دارد.

۲- حجیت اصول لفظیه از باب افاده ظنّ است؛ یعنی عقلای عالم اصول لفظیه را حجت قرار داده اند نه از باب تعبد بلکه از باب ظنّ، یعنی ظاهر لفظ برای آنها مفید ظنّ است و به این ظنّ عمل می‌کنند. موضوع آن نیز گاهی شک در قرینه است؛ یعنی عند الشک فی القرینه من باب الظن، این اصول را جاری می‌کنند و گاهی موضوع آن شک

فی القرینه نیست، بلکه نبودن قرینه تعبدیه است (انصاری، ۱۴۱۷: ۱۵/۴-۱۶). این صورت نیز دو حالت دارد:

۱-۲- دلیل مقابل اصول لفظیه، قطعی من جمیع الجهات باشد، که در این صورت دلیل نسبت به اصول لفظیه جنبه ورود دارد.

۲-۲- دلیل مقابل اصول لفظیه، ظنی من بعض الجهات باشد، که در این صورت نسبت به اصول لفظیه جنبه حکومت دارد.

۷- موارد تعارض مستقر یا پایدار

تعارض مستقر در مواردی بروز می نماید که با استفاده از قواعد جمع عرفی، نتوان تنافی را رفع کرد. برای این نوع تعارض، دو صورت کلی وجود دارد:

الف: حالتی که دلایل متعارض هیچ ترجیحی بر یکدیگر ندارند: در این حالت، بین ادله متعارض، تساوی حاکم است. این حالت از تعارض را در علم اصول، حالت «تکافؤ» یا «تعادل» متعارضان می گویند که موضوع آنها غالباً احادیث متعارض است.

ب: حالت ترجیح یکی از ادله بر دیگری: که به آن متراجحان گویند. مرجح ممکن است داخلی (مرجحات سندی و متنی) یا خارجی (شهرت فتوایی، مخالفت و یا موافقت حدیث با اصل) باشد. برای مثال، ممکن است میان دو روایت تعارض و تنافی حاصل گردد اما یکی از این دو روایت موافق با احتیاط، کتاب و سنت قطعی باشد و دیگری مخالف باشد خواه این دو روایت از یک مرکز سرچشمه گرفته باشند و خواه از دو مرکز مجزا. بر پایه همین موافقت بامرجح، دلیل موافق بر دیگری ترجیح دارد.

۸- راهکار برون رفت از تعارض مستقر^۱

۱. برای دو دلیل متعارض سه حالت متصور است: یا هر دو قطعی الصدوراند، یا ظنی الصدور و یا صدور یکی قطعی و دیگری ظنی است. در مورد دو دلیل قطعی الصدور باید گفت که وقوع تعارض، ثبوتاً ممکن نیست و هرگاه در مرحله اثبات با دو دلیل قطعی الصدور متعارض مواجه شویم، بایستی از هر دو ظهور صرف نظر نمود و هر دو دلیل را کالعدم فرض کرد و به دلیل دیگر یا اصل عملی پناه برد. اگر یکی از دو دلیل، ظنی و دیگری قطعی الصدور باشد، دلیل قطعی الصدور مقدم خواهد شد (خوئی، ۱۴۱۷: ۴۰۳/۳) اما اگر دو دلیل ظنی الصدور باشند، در اینجا بحث از قواعد اولیه و ثانویه حل تعارض ادله مطرح می شود (همان).

علم اصول فقه، خاستگاه اصلی قواعد حل تعارض است، علمای اصول این قواعد را متناسب با نوع تعارض، ذکر نموده اند:

۸-۱- راهکار برون رفت از تعارض در حالت «تکافؤ» یا «تعدل»

فقیهان و اصولیان در این مسأله، دیدگاه ها و احتمالات متعددی ذکر نموده اند. اما قبل از بررسی آن لازم به نظر می رسد تا در مورد فلسفه وجودی اصل اولی اشاره اجمالی داشته باشیم:

فایده تأسیس اصل اولی این است که اگر درجایی پای اصل ثانوی لنگ شد، به اصل اولی رجوع می شود و از آن استفاده می کنند مثلاً در بحث حجّیت ظنّ، اصل اولی می گوید: «الظنّ حجّه» یا «الظنّ لیس بحجّه». مقتضای اصل اولی عدم حجّیت ظنّ است، لأنّ التعبد بالظنّ من دون دلیل تشریع محرم بالادلّه الاربعه؛ اصل اولی این است که تعبد به ظنّ حرام است. اصل ثانوی بر این حکم می کند که ببینیم در چه مواردی عقل و یا شرع، ظنّ را برای مکلف حجّت قرار داده است، هر کجا عقلاً یا شرعاً ظنّی بر ما حجّت شده است این اصل ثانوی است و هر کجا برای حجّیت ظنّ دلیلی اقامه نشده باشد به اصل اولی برمی گردیم و اصل اولی مرجعیت خواهد داشت؛ مثلاً در مورد اجماع منقول که آیا حجّت است یا نه؟ دلیلی بر حجّیت آن نداشته باشیم در این صورت به اصل اولی رجوع می شود که حرمت تعبد به آن است.

در مسأله متعارضین هم همینطور است؛ یعنی اول باید ببینیم اصل اولی در متعارضین چیست و بعد سراغ اصل ثانوی برویم. هر جایی توانستیم در متعارضین از اصل ثانوی استفاده کنیم فهو المراد و هر جایی که امکان استفاده از اصل ثانوی نبود به مقتضای اصل اولی رجوع می شود.

الف: مقتضای قاعده اولیه عقلی در مورد ادله متعارضین متکافئین

پیرامون حجّیت امارات دو مبنای اصولی وجود دارد: مبنای طریقیّت و مبنای سببیت.

- مقتضای قاعده اولیه بنابر مبنای طریقیّت

طریقیّت؛ یعنی امارات از باب طریقیّت حجّت است یعنی: اذا اصاب نجز و اذا اخطأ عذر. بنا براین مبنا، در صورتی که دو روایت در فرض تعادل، تعارض مستقرّ داشته باشند،

مشهور معتقد به تساقط دو دلیل است؛ زیرا اگر دلیل بر حجیت اماره لَبّی باشد مثل اجماع، حکم عقل، بنای عقلا، سیره و امثال آن، شامل صورت متعارضان نمی شود؛ زیرا نمی توان به اطلاق و یا عموم دلایل لَبّی تمسک نمود بلکه دلایل لَبّی فقط در محدوده قدر متیقّن واجد اعتبار و مورد تمسک قرار می گیرند و قدر متیقّن از شمول دلیل لَبّی، همان صورت عدم تعارض است، پس در صورت تعارض، مقتضی شمول موجود نیست؛ در نتیجه موجب اجمال و سقوط دو دلیل می گردد.

اگر دلیل حجیت اماره، لفظی باشد مثل آیه نبأ در این صورت نیز شامل تعارض نمی شود؛ زیرا اگر چه هریک از دو دلیل با قطع نظر از تعارض، مشمول ادله حجیت اند. اما با توجه به معارضه، نه هر دو می توانند حجت باشند و نه یکی از آنها. اما هر دو، به این جهت که حجیت و تعبد به ثبوت هر دو با هم مستلزم تعبد شارع به ثبوت متناقضان یا ضدان و کاشفیت آنها از ثبوت متناقضان یا ضدان است. این امر آشکارا محال است. بنابراین دلیل حجیت نمی تواند هر دو را شامل شود، اما یکی از آنها، به این دلیل که اگر دلیل حجیت تنها یکی را شامل شود لازمه آن، ترجیح بلامرجع است؛ زیرا هیچ کدام از لحاظ صلاحیت حجیت، بردیگری برتری ندارد. بنابراین ادله حجیت، هیچ کدام از متعارضان را نمی تواند شامل شود و همین معنای اصل تساقط متعارضان است (محقق داماد، ۱۳۸۲: ۱۳۹).

مطابق با نظریه مشهور، نظریه مرحوم آخوند خراسانی (آخوند خراسانی، ۱۴۲۶: ۴۴۲/۲-۴۳۹)، علامه مظفر (مظفر، ۱۳۸۶: ۲/۲۰۴)، میرزایی نائینی، محقق خوئی، امام خمینی (ره) و سید محمدباقر صدر است (حسینی حلی، ۱۳۸۸: ۱۰۴)؛ در مقابل نظریه مشهور، گروهی هستند که قائل به تخییر هستند. مرحوم کلینی و شیخ طوسی، از جمله طرفداران نظریه تخییر هستند^۱ (طوسی، ۱۴۱۷: ۳۷۸/۱).

۱. قائلین به تخییر استدلال نمودند به این که میان دو دلیل، تعارض پیش نمی آید مگر هنگامی که هر یک از آن دو دلیل، دارای شرائط حجیت باشند و بیشترین چیزی که تعارض را ایجاد می کند این است که یکی از آن دو - لا علی التعین - بر آن حجیت فعلی که در واقع دارد، باقی می ماند و چون تعیین آن امکان ندارد پس ناگزیر باید میان آن

شیخ انصاری نظر به توقف دارند؛ چرا که وقتی دو طریق با یکدیگر تعارض کردند هر دو ملاک شخصی خود را از دست خواهند داد؛ زیرا یقین داریم این دو دلیل طریقی یا هر دو خطا است که هیچ کدام موصل إلى الواقع نیستند، یا این که یکی حتماً خطا است؛ لذا در اثر تعارض هر دو اعتبار و ملاک خود را از دست می دهند (انصاری، ۱۴۱۷: ۳۹/۴). بنابراین هیچ کدام نسبت به خصوص مؤدای خود لایعداً طریقی، معذک هر دو با هم یک قدرت دارند و آن این است که جلوی احتمال ثالث را می گیرند؛ یعنی در خصوص مؤدای خود اعتبار خودشان را از دست می دهند، اما هر دو باهم اینقدر اعتبار دارند که جلو قول ثالث را بگیرند و هذا معنی التوقف، این معنای توقف است؛ یعنی يتوقف و يرجع إلى الاصل المطابق لأحدهما، باید رجوع شود به اصلی که با أحدهما مطابق باشد، مثلاً بین «اغتسل للجمعه» و «ینبغی غسل الجمعة» تعارض است و بر مبنای طریقیّت، هر دو ملاک طریقیّت خود را از دست می دهند؛ در اینجا به اصل براءت رجوع می شود که با أحدهما مطابق است. اما در صورتی که هر دو مخالف اصل باشند، مثل این که یک دلیل می گوید دفن کافر واجب است و دلیل دیگر می گوید دفن کافر حرام است؛ در اینجا اصلی که مطابق با أحدهما باشد وجود ندارد، در این صورت باید احد الاحتمالین اخذ و اختیار شود.

– مقتضای قاعده اولیه بنا بر مبنای سببیت

اصل اولی بر مبنای سببیت چهار احتمال وجود دارد:

احتمال اول: اصل اولی این است که «اذا تعارضتا تساقطا»، تساقط می کنند؛ زیرا دلیل حجّیت شامل هر دو دلیل متعارض نمی شود، چون تشریع دو حکم متناقض محال است و ترجیح یکی بر دیگری نیز به دلیل آن که ترجیح بلا مرجح است، قبیح خواهد بود، در نتیجه هر دو طرف به سبب عدم دلیل از اعتبار ساقط می شوند. گویا این دو دلیل اصلاً وجود نداشتند، در نتیجه باید به اصل رجوع شود؛ چرا که اگر این دو دلیل اصلاً نبودند، به اصل رجوع می شد و اکنون هم به اصل رجوع می شود؛ فرقی نمی کند که یکی از آن دو موافق با اصل باشد یا موافق نباشد؛ مطلقاً باید به اصل رجوع شود (مجاهد، ۱۲۹۶: ۶۸۳).

دو تخییر باشد. به این استدلال، مرحوم مظفر پاسخ مبسوطی داده اند (مظفر، ۱۳۸۶: ۱۹۸۲/۲۰۰) ولی در این مقاله به دلیل محدودیت، از آوردن آن صرفنظر می شود.

بنابر این در تعارض میان «إغتسل للجمعه» و «ینبغی غسل الجمعة» مقتضای قاعده اولیه این است که تساقطاً و يرجع الی اصل البرائه؛ چراکه ممکن است این دو خبر متعارض هر دو جعلی باشند، لذا عند عروض الشکّ بَرَاءت جاری می‌شود هر چند این که اصل بَرَاءت با دو خبر مخالف است، اشکالی پیش نمی‌آید چون این دو خبر کأن لم یکون به حساب می‌آیند و این معنای تساقط است.

دلیل احتمال اول این است که حجّیت متعارضان یا به وسیله اجماع ثابت شده است و یا به وسیله آیات و روایات. در صورت اول، اجماع یک دلیل لَبّی است و قدر متیقّن آن در جایی است که معارض نداشته باشد؛ چراکه اگر آیات و روایات خبر ثقه را حجّت کرده باشد، دلیل لفظی هر دو متعارض را شامل نمی‌شود؛ زیرا به هر دو نمی‌توان عمل کرد و نیز جای اخذ به احدهما هم نیست؛ چراکه احدهما یا مصداقی است و یا مفهومی، اگر مصداقی منظور باشد، استعمال لفظ واحد در اکثر از معنای واحد لازم می‌آید: «التعین والتخیر» و اگر احدهما مفهومی منظور باشد، این امر در خارج وجود ندارد؛ چون در خارج همان روایاتی که در کتب اربعه آمده است وجود دارد؛ بنابراین چاره‌ای جز این نداریم که بگوئیم اصلاً دلیل لفظی شامل متعارضین نیست، فلذا تساقطاً.

برخی از فقها در نقد این نظریه می‌گویند: کسانی که قائل به تساقط نیستند معتقدند که باید از خبرین متعارضین اجمالاً بهره برداری کنیم و باید طوری استفاده شود تا به محذور استعمال لفظ واحد در اکثر از معنای واحد و این که احدهما در خارج وجود ندارد، برخورد نکند و آن راه این است که می‌گویند: ادّله حجّیت خبر واحد، تمام خبر واحدها را بر ما حجّت و واجب العمل می‌کند و این دو خبر که با یکدیگر تعارض کردند نیز هر دو واجب العمل هستند و به خاطر واجب العمل بودن، دست به گریبان هستند.

اما نکته قابل توجه این است که هر تکلیفی عقلاً مشروط به قدرت است و این ربطی به دلالت لفظ ندارد؛ مثلاً لفظ می‌گوید: «کتب علیکم الصیام»، عقل می‌گوید: «کلّ تکلیف مشروط بالقدره». ادّله حجّیت می‌گوید: «إعمل بالمتعارضین»، این دو متعارض هر دو واجب العمل هستند، ولی عقل می‌گوید به شرط قدرت (انصاری، ۱۴۱۷: ۳۴/۴-۳۵).

از این دو چنین نتیجه حاصل می‌شود که در متعارضین واجب است به أحدهما عمل کنیم، و این أحدهما زائیده و متولد شده این دو مطلب است، نه این که مربوط به استعمال لفظ واحد در اکثر از معنای واحد باشد؛ لذا کسی که قائل به تساقط نیست با این برهان جلو تساقط را می‌گیرد و اثبات می‌کند که یکی بایستی مورد استفاده قرار بگیرد و این که به کدام باید عمل شود، فعلاً این محل بحث نیست و محل بحث رد نظریه تساقط است که با این روش به آن می‌رسیم.

احتمال دوم: بر این اساس، مقتضای قاعده اولیه در متعارضان متکافئان، احتیاط است که مبنای آن وجوب دفع ضرر محتمل و عقاب محتمل است و اگر احتیاط ممکن نشد، تخییر جایگزین آن می‌شود؛ مثلاً غسل جمعه واجب است یا مستحب و چون این مورد از موارد شبهه وجوبیه است، جای احتیاط به فعل است. اما مثل دوران بین المحذورین، (إغتسل للجمعه، لا تغتسل للجمعه)، در اینجا حکم به تخییر می‌کنیم؛ چرا که در دوران بین المحذورین احتیاط ممکن نیست و جایگزین آن تخییر است.

احتمال سوم این است که در صورت تعارض دو خبر، قاعده اولیه نه تساقط است و نه احتیاط، بلکه قاعده اولیه تخییر بین الخبرین است؛ یعنی اصل اولی در متعارضین اختیار أحدهما است؛ البته تخییر در اینجا تخییر عقلی است و کاری به تخییر شرعی که ائمه (ع) فرمودند: «... إِذَا فَتَخَّرَ» نداریم.

احتمال چهارم این است که مقتضای قاعده اولیه در متعارضان، توقّف و رجوع به اصلی است که مطابق با یکی از این دو خبر است. مثلاً در دو دلیل: «إغتسل للجمعه» و «ینبغی غسل الجمعه»، نمی‌دانیم واجب است یا مستحب؛ بر اساس احتمال چهارم باید توقّف کرده و نه حکم به وجوب داد و نه حکم به استحباب و باید رجوع به اصالة براءت کرد که با أحدهما مطابق است. اگر اصل با أحدهما مطابق نشد، بلکه یک دلیل حکم به وجوب دهد و دیگری حکم به حرمت، در اینجا دوران بین المحذورین است و در این صورت باید به اصل تخییر رجوع کرد که در نتیجه اصل تخییر هم با أحدهما مطابق خواهد بود.

از مجموع احتمالات، مشهور فقها و اصولی ها رأی به تساقط داده‌اند و شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۷: ۳۷/۴-۳۹) و برخی دیگر از اصولی ها نظر به تخییر و اخذ بأحدهما داده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۲۶: ۲/۴۴۰).^۱

لازم به ذکر است که اصولیان امامیه بالاتفاق، سببیت اشاعره و معتزله را قبول ندارند؛ چراکه نتیجه آن تصویب است؛ اما سببیت شیخ انصاری که به تصویب امامیه نام گرفته، مورد جرح و تعدیل است؛ چرا که ایشان سببیت را (چنانچه اشاعره و معتزله معتقدند) در تولید مصلحت، علت تامه و عامل مستقل نمی‌داند تا منجر به تصویب باطل شود بلکه معتقد است اگر مبنای مصلحت را بپذیریم، مقصود از آن مصلحت سلوکیه است؛ یعنی مصلحتی جدای از مصلحت واقع ندارد بلکه عمل به اماره، خودش مصلحت دارد حتی اگر خلاف واقع باشد و اگر خلاف واقع باشد، مصلحت در سلوک و عمل به خبر واحد است.

بر این اساس، مقتضای قاعده اولیه بر مبنای سببیت بنا به تفسیر شیخ انصاری، تخییر است؛ چراکه دو خبر متعارض در این صورت مانند متزاحمان می‌شوند؛ چراکه تعارض سببین یعنی تزاحم دو مصلحت، عیناً مثل انقاذ غریقین است و این بستگی به قدرت شخص دارد؛ چراکه قدرت، شرط تکلیف است (شیخ انصاری، ۱۴۱۷: ۳۷/۴-۳۸). بنابراین اگر قادر است به هر دو سبب عمل کند، عمل می‌کند و اگر قادر نیست أحدهما را عمل کند؛ چراکه «ما لایدرک کله لایترک کله» و این از بداهه العقل است. بنابر سببیت أحدهما باید أخذ شود و این أحدهما مولود همان است که هر دو واجب العمل و سبب هستند، هر دو مصلحت دارند، قادر به انجام هر دو نیستیم پس أحدهما را باید انجام بدهی.

بر دیدگاه شیخ انصاری اشکال وارد است، بلکه باید قائل به تفصیل شد و آن این که اگر هر دو، از نظر اهمیت متساوی هستند، باید قائل به تخییر شد و الا باید اهم و اقوی ملاکاً را اخذ کرد. در متزاحمین مانند انقاذ غریق نیز همین کار انجام می‌شود؛ مثلاً اگر

۱. مرحوم آخوند خراسانی ابتدا از باب تزاحم بودن متعارضین بنابر سببیت را نمی‌پذیرند و در ادامه تنزل کرده و راهی برای تزاحم باز نموده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۲۶: ۱/۴۳۹-۴۴۰).

یک مسلمان و یک اهل کتاب در حال غرق شدن هستند انقاذ مسلمان اولویت دارد (سبحانی تبریزی، ۱۳۹۰: ۵۳۹/۴) و به نظر می آید که از محل نزاع خارج است؛ چراکه محل نزاع در تعارض خبرین است که یکی دارای ملاک است و دیگری خالی از ملاک.

ب: مقتضای قاعده ثانویه در مورد ادله متعارضین متکافئین

قاعده ثانویه متعارضین، مقابل قاعده اولیه متعارضین بوده و قاعده ای است که از اخبار به دست می آید و بر اساس آن، به بیان وظیفه مکلف در باب تعارض ادله متعادل ادله ای که هیچ یک بر دیگری رجحانی ندارد، می پردازد.

- احتمالات در مورد قاعده ثانویه

احتمال اول: این است که اصل ثانوی در متکافئین، تخییر است و این قول مشهور اصولیان امامیه است (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸: ۴۳۳/۴؛ شهید صدر، ۱۳۸۰: ۲۷۴/۷؛ علامه حلی، بی تا: ۲۳۳؛ صاحب معالم، ۱۳۶۴: ۲۵۰؛ جصاص، ۱۴۱۴: ۴۵۴؛ محقق قمی، ۱۳۷۸: ۲۸۳/۲؛ میرزای قمی، بی تا: ۳۱۷).

احتمال دوم: برخی معتقدند اول باید دید که کدامی ک از این دو خبر مطابق احتیاط است، و اگر یکی مطابق احتیاط بود، آن را أخذ می کنیم و دیگری را طرح می کنیم. اما اگر هیچ کدام مطابق احتیاط نبود در اینجا تخییر جاری می شود و ائمه (ع) اینچنین دستور دادند که ابتدا «خذ ما وافق منهما الاحتیاط» و بعد فرمودند اگر نشد أحدهما را اختیار کن. احتمال سوم: بعضی معتقدند مطلقاً باید به احتیاط تمسک کرد، اگرچه احتیاط مطابق أحدهما نیست، ولی وظیفه ما احتیاط است، چه احتیاط مطابق أحدهما باشد یا مطابق أحدهما نباشد، و اگر احتیاط ممکن نشد؛ مثلاً دوران بین المحذورین باشد، إذا فتخیر (مظفر، ۱۳۸۶: ۲/۲۱۴؛ آخوند خراسانی، بی تا: ۴۴۱؛ انصاری، ۱۴۱۷: ۴/۴۹).

فرق احتمال دوم و سوم در این است که در احتمال دوم باید بینیم أحدهما مطابق احتیاط است یا نه، و اگر مطابق احتیاط بود آن را أخذ می کنیم و إلاً إذا فتخیر. اما احتمال سوم کاری به این ندارد که أحدهما مطابق با احتیاط است یا نه، و وظیفه مکلف در درجه اول عمل به احتیاط است، چه أحدهما مطابق با احتیاط باشد یا نباشد و اگر احتیاط ممکن نشد إذا فتخیر.

- دلیل طرفداران احتمال دوم

قائلین به احتمال دوم برای اثبات نظریه خود، به حدیث غوالی اللثالی تمسک نموده اند. در حدیث غوالی اللثالی که مرفوعه زراره است، امام(ع) فرموده اند: «خذ ما وافق منهما الاحتیاط: هر کدام که مطابق احتیاط است به همان عمل کن» (احسایی، ۱۴۰۵: ۴ / ۱۳۳)، مثلاً یک حدیث می گوید غسل جمعه واجب است و دیگری می گوید واجب نیست، و حدیثی که می گوید واجب است مطابق احتیاط است و به آن عمل می شود. اگر أحدهما مطابق احتیاط نباشد - مثلاً یکی می گوید ظهر واجب است و یکی می گوید جمعه واجب است؛ یا مثلاً یکی می گوید دفن کافر واجب است و دیگری می گوید دفن کافر حرام است، در این دو مثال إذاً فتخیر، جای تخییر است.

شیخ انصاری می گوید: اولاً، کتاب غوالی اللثالی کتاب معتبری نیست (محدث بحرانی، بی تا: ۹۹/۱)؛ ثانیاً حدیث غوالی اللثالی یک حدیث مرفوعه است؛ یعنی سلسله سند آن تا زراره ساقط شده است و چنین حدیثی اعتبار ندارد؛ ثالثاً، بر فرض هم چنین چیزی وجود داشته باشد دیگر متکافئان نیستند بلکه متراجحان هستند: خد ما وافق منهما الاحتیاط؛ یعنی اگر یکی مطابق احتیاط شد راجح است و دیگری مرجوح است و حال آن که بحث ما در متکافئان است نه متراجحان (انصاری، ۱۴۱۷: ۴۰/۴-۴۱). بنابراین نمی توان به اتکاء این حدیث حکم صادر کرد بر این که قاعده ثانویه در خبرین متعارضین این است که ابتدا خد ما وافق منهما الاحتیاط و اگر این نشد تخییر.

- دلیل طرفداران احتمال سوم

وجه استلال این نظریه این است که می گوید: در بعضی از روایات وقتی از امام(ع) سؤال می شود که در خبرین متعارضین تکلیف چیست؟ امام(ع) در جواب می فرماید: «أراجع حتی تلقی امامک»؛ یعنی دستور توقف صادر شده است، یعنی طبق هیچ کدام فتوا ندهید. پس اگر در مسئله ای از فقها فتوا صادر نشده باشد، وظیفه مردم این است که باید عملاً احتیاط کنند، چون همه چیز در عالم نیاز به فتوا دارد و تشریع محسوب می شود و تنها چیزی که نیاز به فتوا ندارد و تشریع نیست عمل به احتیاط است، حتی حکم به وجوب

احتیاط که این هم نیاز به فتوا دارد و إلاً تشریع است و بر این اساس است که می گویند: «التوقف فی الفتوی مستلزم للاحتیاط فی العمل» و اگر عملاً احتیاط ممکن نشد إذاً تخییر در این صورت تخییر جاری شود.

این استدلال مورد اشکال است؛ چون امام(ع) وقتی فرمودند توقف کنید، این دستور در حقی کسی است که دسترسی به ائمه(ع) داشته باشد (شیخ انصاری، ۱۴۱۷: ۴۰/۴)، تا با صبر کردن خودش خدمت امام برسد و مسأله مورد نظر را بپرسد و حلّ کند، این مربوط به کسانی است که باب علم برای آنها باز باشد ولی محلّ بحث ما در جایی است که باب علم بسته است و دسترسی به امام نداریم، که در اینجا دیگر «فأرجح حتی تلقی امامک» نیست بلکه اینجا فقط جای تخییر است.

۸-۲- راهکار برون رفت از تعارض در حالت ترجیح

اگرچه حکم عقل در مورد تعارض ادله، تساقط است اما از نظر شرع مقدّس برای رفع تعارض ادله، راه حلّ هایی ارائه شده است که فاقد هرگونه اشکال منطقی است. به این راه حلّ ها «اخبارعلاجیه» می گویند. مفادّ آن بر جهات ترجیح و حکم به تخییر در صورت فقدان مرجّح مشتمل است؛ بنابراین قاعده شرعی در ادله متعارض باید در دو حالت «وجود مرجّح» و «فقدان مرجّح» مورد بررسی قرار گیرد.

الف: حالت وجود مرجّح: در صورت وجود جهات ترجیح دریکی از ادله، طبق مفادّ قاعده شرعی در ادله متعارض، آن دلیل بر دیگری ترجیح می یابد و با این تقدم، تعارض برطرف می گردد (انصاری، ۱۳۸۲: ۷۸۳).

طرفداران نظریه وجوب ترجیح و تقدم ذی المزیه بر غیرذی المزیه، به پنج دلیل استدلال نموده اند: اجماع محصلّ قولی؛ اجماع محصلّ عملی؛ اجماعات منقوله؛ روایات متظافره و متواتره؛ و قاعده عقلی تقدّم راجح بر مرجوح.

اگر کسی بتواند بر دلایل اول، دوم، سوم و چهارم خدشه وارد کند و حتی آنها را ردّ کند، دلیل پنجم قابل ردّ نیست (انصاری، ۱۴۱۷: ۴۸/۴)؛ چراکه مقتضای قاعده این است که با بودن ذو المزیه نوبت به تخییر نمی رسد، چه تخییر عقلی باشد و چه تخییر شرعی؛ بنابراین تخییر اگر شرعی باشد، از باب حمل مطلق بر مقید، قاعده وجوب ترجیح

را اقتضاء می‌کند و اگر عقلی هم باشد قاعده، وجوب ترجیح را ایجاب می‌کند؛ چراکه عقل احتمال می‌دهد که از نظر شارع ذو‌المزیّه (دلیلی که ترجیح دارد) معتبر و ترجیح داشته باشد و با این احتمال، حکم مطلق صادر نمی‌کند؛ یعنی مکلف مجاز نیست که أحدهما را اختیار کند بلکه باید ذو‌المزیّه را أخذ کند و وقتی هیچ کدام ذو‌المزیّه نشد در این صورت اصل تخییر جاری می‌شود.

در بین اصولیان قدیم تقسیمات زیادی برای مرجّحات بیان شده است (علامه حلی، بی‌تا: ۳۰۰/۵-۳۱۹) اما به جهت نامنظم بودن و عدم تفکیک بین تعارض مستقرّ و غیر مستقرّ، این تقسیمات مورد استقبال متأخرین قرار نگرفت؛ لذا هر یک از ایشان درصدد ارائه تقسیم‌بندی جدیدی برآمدند. میرزای قمی سه قسم سندی، متنی و خارجی برای مرجّحات بیان نموده اند (میرزای قمی، ۱۳۷۸: ۴۱۵)؛ صاحب معالم با اضافه کردن ترجیح به منقول به لفظ بودن، آنها را به چهار قسم رساند (صاحب معالم، ۱۴۳۹: ۲۵۳-۲۵۵) و صاحب فصول با اضافه کردن ترجیح به کیفیت روایت و صدور کلام معصوم علیه السلام آنها را به پنج قسم رساند (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴: ۴۴۳/۱). مرحوم شیخ انصاری ابتدا مرجّحات را به دو قسم داخلی و خارجی تقسیم نمود و سپس داخلی را به چهار قسم دلالی، سندی، جهتی، مضمونی تقسیم کرد (انصاری، ۱۴۱۷: ۷۹/۴). مرحوم سید یزدی صاحب عروه که کتاب مستقلّ و مبسوطی درباره تعارض تألیف نموده اند در مرجّح خارجی تشکیک نموده است: «و یمكن منع اعتبار هذا القسم من المرجّح، إذ لا معنى للترجیح بما لا یوجب قوه فی أحد الخبرین - لا صدوراً و لا مضموناً - فهی مرجع لا مرجّح»؛ چراکه مرجّح خارجی در واقع مرجع مجتهد بعد از سقوط دلیل از حجّیت است نه ترجیح دهنده یکی از دو دلیل بر دیگری (طباطبائی یزدی، بی‌تا: ۴۵۵). پس از شیخ انصاری عموماً اصولیان پس از پرداختن به جمع عرفی و موارد آن به عنوان راهکارهای حلّ تعارض غیر مستقرّ، مرجّحات را به منصوصه و غیر منصوصه تقسیم نموده اند گرچه از اصطلاحات شیخ نیز بهره برده‌اند که خود حاکی از پذیرش آن تقسیم‌بندی فی‌الجمله می‌باشد (آخوند خراسانی، ۱۴۲۶: ۲۹۴/۳ به بعد).

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت مرجّحات خارجیه شیخ و دیگران با مرجّحات ثبوتی که بیان کردیم در بسیاری از موارد همپوشانی داشته و مصادیق مشترک دارند. اما مرجّحات داخلیه همگی در تقسیم‌بندی ما مرجّح اثباتی هستند؛ زیرا در تمام آنها دلیل بما هو دلیل دیده شده است؛ بنابراین در ادامه به توضیح اجمالی درباره مرجّحات داخلیه می‌پردازیم:

مرجّح دلّالی

مرجّحات دلّالیه، مرجّحاتی هستند که مربوط به دلالت الفاظ متن خبر می‌باشند. تمام موارد جمع عرفی، از قبیل مرجّحات دلّالیه هستند. ترجیح نصّ بر ظاهر، تقدیم اظهر بر ظاهر، تقدیم حاکم و وارد بر محکوم و مورود از موارد مرجّحات دلّالیه است. باید توجه داشت که مرجّح بودن همه این موارد اتفاقی نیست بلکه برخی از آنها مورد اختلاف نیز می‌باشند، از جمله تقدیم عموم بر اطلاق، تقدیم عموم استغراقی بر عموم بدلی. آن چه معروف و مشهور شده این است که مرجّحات دلّالی بر بقیه مرجّحات مقدّم هستند؛ چراکه در واقع یک نوع جمع بین دلیلین می‌باشد (خوئی، ۱۳۶۸: ۲۹۱/۴-۲۹۴)؛ مثلاً قرآن می‌فرماید ربا حرام است اما در روایات آمده است: «لا ربا بین الوالد و الولد»، در اینجا روایت بر آیه قرآن حکومت دارد و مقدّم می‌شود؛ چراکه دلیل حاکم در مقام تفسیر و تبیین دلیل محکوم است و طبیعی است که دلیل مفسّر و مبین، مقدّم بر دلیل مجمل است.

مرجّحات سندی

این مرجّحات تنها ناظر به سند روایت می‌باشند و چون ترجیح سندی در دو خبر قطعی معنا ندارد پس باید هر دو ظنّی باشند اما این که یکی قطعی و دیگری ظنّی باشد داخل در تعارض نیست تا مرجّح بودن مطرح باشد، گرچه برخی همچون صاحب فصول چنین فرضی را مطرح کرده اند (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴: ۵۸۵/۷).

به عنوان نمونه، به یک مثال فقهی بسنده می‌شود: در دیه جنایت بر محاسن مرد به گونه ای که بعداً روئیدن بگیرد عمومات ارش از یک طرف، بر لزوم ارش دلالت دارد و

روایت سکونی که فاسد المذهب است بر لزوم یک سوم دیه دلالت دارد که در اینجا بسیاری از فقها به عمومات عمل کرده اند (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۶۱۱/۹).

ب- حالت فقدان مرجع: قاعده شرعی حلّ تعارض در حالتی که دو خبر متعارض هیچ گونه ترجیحی بر یکدیگر ندارد، تخییر است (همان: ۴۹/۹). روایات متعدد برای بیان حکم این مورد ذکر شده است که از آنها استفاده می شود در صورت تعارض دو روایت معتبر، وظیفه تخییر است.

نتیجه گیری

دو مطلب اساسی در این مقاله مورد توجه قرار گرفت: یکی ماهیت شناسی تعارض و دیگری، شناخت و روش اجرایی قواعد رفع تعارض دله روایی. شناخت ماهیت تعارض، معلول بررسی و مطالعه پیرامون پیشینه تعارض، تعریف، شرائط و ویژگی های ساختاری و تحقق تعارض و همچنین معلول شناخت اقسام و مصادیق تعارض است.

تعارض چه بدوی (ناپایدار) باشد و چه مستقر، هر یک راه حلّ خاصّ خودش را دارد. تعارض بدوی که به حسب ظاهر، تعارض جلوه می کند تنها یک راه حلّ دارد و آن اجرای قاعده جمع عرفی است که مشهورترین شعب و فروع آن عبارت است از: تخصّص، تخصیص، تقیید، حکومت و ورود.

در مورد تعارض مستقرّ بین دو دلیل سه حالت متصور است: یا هر دو قطعی الصدوراند، یا ظنی الصدور و یا صدور یکی قطعی و دیگری ظنی است. تنها در حالت سوم است که محلّ بحث از قواعد اولیه و ثانویه حلّ تعارض ادله مطرح می شود. براساس قاعده اولیه عقلیه بنابر مبنای طریقیّت و در فرض تعادل دو دلیل متعارض، قول مشهور حکم به تساقط است. بنابر مبنای سببیّت، سه دیدگاه وجود دارد: تخییر، تساقط و تفصیل، یعنی در برخی موارد تخییر و در مواردی نیز تساقط حاکم است.

قاعده شرعی در مورد ادله متعارض اگر چه حکم عقل در مورد تعارض ادله، تساقط است اما از نظر شرع مقدّس برای برون رفت از تعارض ادله، راه حلّ هایی ارائه شده است

که فاقد هرگونه اشکال منطقی است. به این راه حل ها که از طریق اخبار و روایات به دست ما رسیده است، اصطلاحاً «اخبار علاجیه» می گویند.

اخبار علاجیه، روایاتی است که ائمه معصومین (ع) برای حل تعارض بین روایات صادر فرموده اند و مفاد آن بر جهات ترجیح و حکم به تأخیر در صورت فقدان مرجح مشتمل است. قاعده شرعی در ادله متعارض در دو حالت «وجود مرجح» و «فقدان مرجح» مورد بررسی و راهگشاست.

از جمله راهکار برون رفت از تعارض ادله روایی، راهکار ثبوتی و اثباتی است. در راهکارهای اثباتی، به دلیل، از حیث دلیل بودن نظر می شود و در واقع به حکم شرعی در مرحله اثبات یا اقامه دلیل نظر شده و قضاوت می شود که کدام حکم ارجحیت دارد. راهکار اثباتی می تواند صدور یا جهت صدور یا دلالت دلیل را شامل شود. اکثر مرجحات و وجوه جمع مطرح شده در کتب متداول اصولی، در مقام بیان راهکارهای اثباتی برای حل مشکل تعارض می باشند.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم (بی تا)، **کفایه الاصول**، قم: مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۲۶ق)، **کفایه الاصول**، ج ۲ و ۱، قم: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث.
- آشتیانی، محمد حسن (۱۳۶۹ق)، **کتاب القضاء**، تهران: چاپخانه رنگین.
- احسایی، محمد بن علی بن ابراهیم (۱۴۰۵ق)، **عوالی اللئالی**، ج ۴، قم: سید الشهداء (ع).
- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۳۸۲)، **المکاسب**، قم: مؤسسه مطبوعاتی دینی.
- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۷ق)، **فرائد الاصول**، ج ۲ و ۴، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- بحرانی (صاحب حدائق)، یوسف بن احمد (بی تا)، **الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة**، ج ۱، گردآورنده: محمد تقی الايروانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق)، **الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية**، ج ۹، قم: داوری.
- جصاص حنفی، أحمد بن علی أبو بکر رازی (۱۴۱۴ق)، **الفصول فی الأصول**، ج ۲، بی جا: وزارت الأوقاف الكويتیه.

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۳)، **تومینولوژی حقوق**، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- حائری اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۴ق)، **الفصول الغریبه فی الأصول الفقهیه**، ج ۷، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۵ق)، **تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۱۸، قم: مؤسسه آل البیت.
- حسن بن زین الدین (صاحب معالم) (۱۳۶۴)، **معالم الدین و ملاذ المجتهدین**، ج ۲، قم: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- حسن بن زین الدین (صاحب معالم) (۱۴۳۹ق)، **معالم الدین و ملاذ المجتهدین**، ج ۱۶، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حسینی حلّی، سید ضیاء الدین عبدالله بن محمد بن الاعرج (۱۳۸۸)، **منیه اللیب فی شرح التهذیب**، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- حسینی، سید محمد باقر (۱۳۸۸)، **تعارض ادله** (تعارض در مواد قانونی، ادله اثبات دعوی و مفاد قرارداد)، قم: آیین احمد.
- حلّی (محقق)، جعفر بن حسن (بی تا)، **معارج الأصول**، تحقیق: سید محمدحسین رضوی کشمیری، قم: مؤسسه آل البیت (ع) لإحياء التراث.
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (بی تا)، **مبادئ الوصول الی علم الاصول**، بی جا: دار الأضواء.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۸)، **أجود التقريرات**، ج ۴، تقریرات درس میرزای نائینی، قم: مصطفوی.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷ق)، **مصباح الاصول**، ج ۳، قم: کتابفروشی داوری.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۹)، **لغتنامه دهخدا**، ج ۲۷، تهران: دانشگاه تهران.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۹۰)، **المبسوط فی اصول الفقه**، ج ۴، قم: مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق (ع).
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۸ق)، **المحصل فی علم الاصول**، ج ۴، تقریر: محمود جلالی مازندرانی، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- صدر، سید حسن (بی تا)، **تأسیس الشیعه العلوم الاسلام**، تهران: اعلمی.
- صدر، سید محمدباقر (۱۳۸۰ق)، **دروس فی علم الاصول**، ج ۷، ترجمه و شرح: رضا اسلامی، قم: بوستان کتاب.

- صفی پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم (بی تا)، **منتهی الأرب فی لغه العرب**، ج ۴، بی جا: کتابخانه سنایی.
- طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم (بی تا)، **التعارض**، تحقیق و تعلیق: شیخ حلمی عبدالرئوف السنان، بی جا: محلاتی.
- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق)، **العدّه فی الاصول**: چاپخانه ستاره.
- طهرانی، آقابزرگ (۱۴۰۳ق)، **الذریعه الی تصانیف الشیعه**، بیروت: دار الأضواء.
- قشقای، حسین (۱۳۷۸)، **شیوه تفسیر قراردادهای خصوصی در حقوق ایران و نظام های حقوقی معاصر**، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۳۷۸ق)، **قوانین الاصول**، ج ۲، بی جا: کتابفروشی علمیه اسلامیة.
- قمی، میرزا ابوالقاسم (بی تا)، **مناهج الأحکام فی مسائل الحلال و الحرام**، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ق)، **الکافی**، ج ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- کوخایی زاده، کریم؛ زرگوش نسب، عبدالجبار (۱۳۹۹)، **واکاوی تراجم و کاربرد آن در اصول و فقه با رویکردی بر دیدگاه شهید صدر**، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۲۸، ۲۷۴-۲۵۱.
- مجاهد، سید محمد (۱۲۹۶ق)، **مفاتیح الاصول**، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، **بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار**، ج ۱، ج ۲، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۲)، **مباحثی از اصول فقه**، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- محمدی، ابوالحسن (۱۳۸۰)، **مبانی استنباط حقوق اسلامی**، تهران: دانشگاه تهران.
- مشکینی، میرزا علی (۱۳۷۴)، **اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها**، قم: دفتر نشر الهادی.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۶)، **اصول الفقه**، ج ۲، بی جا: جهان.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، **انوار الاصول**، ج ۳، قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع).
- واعظ الحسینی، محمد سرور (۱۴۰۹ق)، **مصباح الاصول**، ج ۳، تقریرات درس آیه الله خوئی، قم: مکتبه الداوری.
- هاشمی خانباسی (۱۳۹۷)، **تعارض ادله روایی و راه برون رفت از آن**، چ ۱، ساری: دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی ساری.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۹۷۵م)، **تعارض الادله الشرعیه**، تقریرات درس آیه الله صدر، بیروت: بی نا.

References

- The Holy Qur'an. Translated by Naser Makarim Shirazi.
- Akhund Khurasani, Muhammad Kazim. (2005). *Kifayat al-Usul [Sufficiency of the Principles of Jurisprudence]*. Vols. 1–2. Qom: Al al-Bayt Institute for the Revival of Heritage.
- Akhund Khurasani, Muhammad Kazim. (n.d.). *Kifayat al-Usul [Sufficiency of the Principles of Jurisprudence]*. Qom: Al al-Bayt Institute for the Revival of Heritage.
- Ansari, Murtada ibn Muhammad Amin (Shaykh). (1989). *Ajwad al-Taqrirat [The Best Lecture Notes]*. Vol. 4. Lecture notes of Mirza al-Naini's lessons. Qom: Mustafawi.
- Ansari, Murtada ibn Muhammad Amin (Shaykh). (2004). *Al-Makasib [The Acquisitions]*. Qom: Religious Publications Institute.
- Ansari, Murtada ibn Muhammad Amin (Shaykh). (1996). *Fara'id al-Usul [The Principles of Jurisprudence]*. Vols. 2 and 4. Qom: Islamic Publishing Institute.
- Ashtiani, Muhammad Hasan. (1984). *Kitab al-Qada' [The Book of Judiciary]*. Tehran: Rangin Printing House.
- Ahsai, Muhammad ibn Ali ibn Ibrahim. (1984). *Awali al-La'ali [The Sublime Pearls]*. Vol. 4. Qom: Sayyid al-Shuhada.
- Bahrani, Yusuf ibn Ahmad (Sahib al-Hada'iq). (n.d.). *Al-Hada'iq al-Nadira fi Ahkam al-Itrah al-Tahirah [The Blossoming Gardens Concerning the Rulings of the Pure Household]*. Vol. 1. Compiled by Muhammad Taqi al-Irrawani. Qom: Islamic Publishing Institute.
- Daftar al-Tabataba'i? [No corresponding entry.]
- Dehkhoda, Ali Akbar. (1960). *Dehkhoda Dictionary*. Vol. 27. Tehran: University of Tehran.
- Hadi? [No corresponding entry.]
- Ha'iri Isfahani, Muhammad Husayn. (1984). *Al-Fusul al-Gharawiyyah fi al-Usul al-Fiqhiyyah [The Gharawiyyah Chapters on the Principles of Jurisprudence]*. Vols. 1 and 7. Qom: Dar Ihya' al-Ulum al-Islamiyyah.
- Hilli, Hasan ibn Yusuf (Allamah). (n.d.). *Mabadi' al-Wusul ila Ilm al-Usul [The Principles of Reaching the Science of Jurisprudence]*. n.p.: Dar al-Adwa'.
- Hilli, Ja'far ibn Hasan (al-Muhaqqiq). (n.d.). *Ma'arij al-Usul [The Ascents of the Principles of Jurisprudence]*. Edited by Sayyid Muhammad Husayn Rizvi Kashmiri. Qom: Al al-Bayt Institute for the Revival of Heritage.
- Husseini, Sayyid Muhammad Baqir. (2009). *Conflict of Evidence: Conflict in Legal Provisions, Evidence for Establishing Claims, and the Meaning of Contracts*. Qom: Ayin Ahmad.

- Husseini Hilli, Sayyid Ziya al-Din Abd Allah ibn Muhammad ibn al-A'raj. (2009). *Munyat al-Labib fi Sharh al-Tahdhib [The Desire of the Intelligent in Commentary on al-Tahdhib]*. Qom: Imam Sadiq Institute.
- Hurr al-Amili, Muhammad ibn Hasan. (1984). *Tafsil Wasa'il al-Shi'ah ila Tahsil Masa'il al-Shari'ah [Detailed Account of the Means of the Shi'a for Obtaining the Rulings of the Shari'a]*. Vol. 18. Qom: Al al-Bayt Institute.
- Jassas Hanafi, Ahmad ibn Ali Abu Bakr al-Razi. (1993). *Al-Fusul fi al-Usul [Chapters on the Principles]*. 2nd ed. n.p.: Kuwaiti Ministry of Awqaf.
- Ja'fari Langarudi, Muhammad Ja'far. (2004). *Legal Terminology*. Tehran: Ganj-e Danesh Library.
- Juba'i Amili, Zayn al-Din ibn Ali (al-Shahid al-Thani). (1989). *Al-Rawdah al-Bahiyyah fi Sharh al-Lum'ah al-Dimashqiyyah [The Radiant Garden in Commentary on al-Lum'ah al-Dimashqiyyah]*. Vol. 9. Qom: Davari.
- Karkhai? [No corresponding entry.]
- Kashani? [No corresponding entry.]
- Kashani, Karim; Zargush Nasab, Abd al-Jabbar. (2020). “An Analysis of Conflict and Its Application in Usul and Fiqh with an Approach to the View of Shahid Sadr.” *Islamic Jurisprudence and Law Studies*, 28, 251–274.
- Khansari? [No corresponding entry.]
- Khomeini? [No corresponding entry.]
- Khoei, Sayyid Abu al-Qasim. (1984). *Misbah al-Usul [The Lamp of the Principles]*. Vol. 3. Qom: Davari Bookstore.
- Khoei, Sayyid Abu al-Qasim. (1989). *Ajwad al-Taqrirat [The Best Lecture Notes]*. Vol. 4. Lecture notes of Mirza al-Naini's lessons. Qom: Mostafavi.
- Kulayni, Muhammad ibn Ya'qub. (1986). *Al-Kafi [The Sufficient Book]*. Vol. 1. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Majd al-Din? [No corresponding entry.]
- Majlisi, Muhammad Baqir. (1982). *Bihar al-Anwar al-Jami'ah li-Durar Akhbar al-A'immat al-Athar [Oceans of Lights: A Collection of Pearls from the Reports of the Pure Imams]*. Vol. 1, 2nd ed. Beirut: Al-Wafa Institute.
- Makarim Shirazi, Naser. (2007). *Anwar al-Usul [Lights of the Principles]*. Vol. 3. Qom: Imam Ali ibn Abi Talib School.
- Majahid, Sayyid Muhammad. (1879). *Mafatih al-Usul [Keys to the Principles of Jurisprudence]*. Qom: Al al-Bayt Institute for the Revival of Heritage.
- Mashkini, Mirza Ali. (1995). *Istilahat al-Usul wa Mu'azzam Abhathiha [Terminology of Usul and Its Major Discussions]*. Qom: Al-Hadi Publishing Office.
- Muhaqqiq Damad, Sayyid Mustafa. (2004). *Discussions on the Principles of Islamic Jurisprudence*. Tehran: Center for the Publication of Islamic Sciences.

- Muhammadi, Abu al-Hasan. (2001). *Foundations of Islamic Legal Reasoning*. Tehran: University of Tehran.
- Muzaffar, Muhammad Rida. (2007). *Usul al-Fiqh [Principles of Jurisprudence]*. Vol. 2. n.p.: Jahan.
- Qazvini? [No corresponding entry.]
- Qomi, Mirza Abu al-Qasim. (n.d.). *Manahij al-Ahkam fi Masa'il al-Halal wa al-Haram [Methods of Rulings Concerning Issues of the Permissible and the Forbidden]*. Qom: Islamic Publishing Institute.
- Qomi, Mirza Abu al-Qasim. (1999). *Qawanin al-Usul [Rules of the Principles of Jurisprudence]*. Vol. 2. n.p.: Islamic Ilmiyyah Bookstore.
- Qushqai, Husayn. (1999). *The Method of Interpreting Private Contracts in Iranian Law and Contemporary Legal Systems*. Qom: Publications Center of the Islamic Propagation Office.
- Sadr, Sayyid Hasan. (n.d.). *Ta'sis al-Shi'ah li-Ulum al-Islam [The Foundation of Shi'a Contributions to Islamic Sciences]*. Tehran: Alami.
- Sadr, Sayyid Muhammad Baqir. (2001). *Lessons in the Science of Jurisprudential Principles*. Vol. 7. Translated and commented on by Rida Islami. Qom: Bustan-e Ketab.
- Safi-Pur, Abd al-Rahim ibn Abd al-Karim. (n.d.). *Muntaha al-Arab fi Lughah al-Arab [The Ultimate Source in the Arabic Language]*. Vol. 4. n.p.: Sanayi Library.
- Subhani Tabrizi, Ja'far. (1997). *Al-Mahsul fi Ilm al-Usul [The Product of the Science of Jurisprudence]*. Vol. 4. Lecture notes by Mahmud Jalali Mazandarani. Qom: Imam Sadiq Institute.
- Subhani Tabrizi, Ja'far. (2011). *Al-Mabsut fi Usul al-Fiqh [The Extensive Work on the Principles of Jurisprudence]*. Vol. 4. Qom: Imam Sadiq Educational and Research Institute.
- Tabataba'i Yazdi, Sayyid Muhammad Kazim. (n.d.). *Al-Ta'arud [Conflict of Evidence]*. Edited and annotated by Shaykh Hilmi Abd al-Ra'uf al-Sinan. n.p.: Mahallati.
- Tahrani, Aqa Buzurg. (1982). *Al-Dhari'ah ila Tasanif al-Shi'ah [The Means to the Works of the Shi'a]*. Beirut: Dar al-Adwa'.
- Tusi, Muhammad ibn Hasan (Shaykh al-Ta'ifah). (1996). *Al-Uddah fi al-Usul [The Treatise on the Principles of Jurisprudence]*. n.p.: Setareh Printing House.
- Wa'iz al-Husayni, Muhammad Sarwar. (1988). *Misbah al-Usul [The Lamp of the Principles]*. Vol. 3. Lecture notes of the lessons of Ayatollah Khoei. Qom: Davari Library.

–Hashimi Khanabasi. (2018). *Conflict of Narrational Evidence and the Way Out of It*. 1st ed. Sari: Sari University of Agricultural Sciences and Natural Resources.

–Hashimi Shahroudi, Sayyid Mahmud. (1975). *Conflict of Shari'a Evidence*. Lecture notes of the lessons of Ayatollah Sadr. Beirut: n.p.

–Hasan ibn Zayn al-Din (Sahib al-Ma'alim). (1985). *Ma'alim al-Din wa Maladh al-Mujtahidin [Landmarks of Religion and the Refuge of Jurists]*. 2nd ed. Qom: Scientific and Cultural Publishing Company.

–Hasan ibn Zayn al-Din (Sahib al-Ma'alim). (2017). *Ma'alim al-Din wa Maladh al-Mujtahidin [Landmarks of Religion and the Refuge of Jurists]*. 16th ed. Qom: Islamic Publishing Institute.

